

## سبک استدلال‌های امام علی علیه السلام علیه مخالفان در نهج‌البلاغه

دکتر علی‌اکبر عباسی / استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

### چکیده

حضرت علی علیه السلام نوع خاصی از استدلال را در برخورد با مخالفان فکری، عقیدتی و سیاسی به کار می‌برد. استدلال‌های آن حضرت به سبکی بود که مخالفان توان پاسخ‌گویی به آن را نداشتند. آن حضرت بر اساس سخنان و اعتقادات مخالفان، علیه آنان استدلال می‌کرد. این شیوه استدلال امام، در برابر معاویه، ابوبکر و عمر، ابوموسی اشعری، قاعدین، طلحه و زبیر، و نیز در برخورد با کلیب جرمی و اشعث کندی دیده می‌شود. همچنین آن حضرت در رد استدلال‌های مهاجرین و انصاری که خلافت را حق خود دانسته و در این باره با هم در سقیفه بحث کرده بودند، همین شیوه را به کار برد. امام هیچ‌گاه تنها با تکیه بر اعتقاد خود و بدون توجه به سخنان و عملکرد مخالفان، با آنان بحث و احتجاج نمی‌کرد.

کلیدواژه‌ها: امام علی علیه السلام، نهج‌البلاغه، مخالفان، احتجاج، استدلال.

## مقدمه

نهج البلاغه، دربرگیرنده بخشی از خطب، نامه‌ها و کلمات قصار امام علی علیه السلام است که سید رضی (۳۵۹-۴۰۴ق) آن را گردآوری کرده است. سبک استدلال‌های امام با مخالفان در این کتاب، بر اساس اعتقادات خود آن حضرت نیست. اعتقاد امام به وجود نص بر خلافتش را همه، حتی شیخین می‌دانستند؛ اما آن حضرت در احتجاجات خویش با ابوبکر، روی نکات دیگری تأکید می‌کرد. در تأیید خلافت خود و در نامه به معاویه نیز احتجاج‌های خاصی را مطرح می‌نمود. پاسخ امام به عملکرد ابوموسی در جنگ‌های داخلی جهان اسلام و ادعاهای زبیر درباره اجباری بودن بیعت نیز به شیوه خاصی بود. در این مقاله برآنیم تا دلیل این موضوع را بررسی کنیم. به‌راستی، چرا امام در برخورد با مخالفان فکری و سیاسی، بر اساس اعتقاد خود استدلال نمی‌نمود؟ اعتقاد امام در مواجهه با دوستان یا در جمع مردم، با نوع استدلال ایشان در برخورد و مواجهه با معاویه، طلحه، زبیر، ابوموسی اشعری، قاعدین، شیخین و... یکسان نیست.

## استدلال‌های امام بر نادرستی انتخاب صورت‌گرفته در سقیفه

امام علی علیه السلام همواره به نص پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلافت خویش تأکید داشت (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۱، ج ۱۲، ص ۷۸/ شوشتری، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۴۹۴، به نقل از احمد بن ابی‌طاهر در تاریخ بغداد/ تقوی قاینی، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۲۰۰) و در خطبه دوم نهج‌البلاغه نیز درباره اهل‌بیت علیهم السلام می‌فرماید «و فیهم الوصیة و الوراثة»، که این اعتقاد آن حضرت را به نص می‌رساند؛ با وجود این، در خطبه‌ها و کلمات قصاری که ابوبکر را مورد خطاب قرار می‌دهد و با وی احتجاج می‌کند، به نص استناد نمی‌نماید؛ بلکه بر اساس سخنان و استدلال‌های خلیفه و مشاورانش، انتخاب وی را به چالش می‌کشد. این روش فلسفی چهارچوب‌دار، قابل نقض نبود. امام درباره استدلال‌های قریش بر ضد انصار در سقیفه، سؤال کرد که در سقیفه چه اتفاقی بین مهاجر و انصار افتاد. گفتند: قریش حجت آوردند که آنان درخت رسول‌اند، امام فرمود: «احتجوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة»؛ حجت آوردند که درخت‌اند و خلافت را بردند؛ اما خاندان رسول را که میوه‌اند تباه کردند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۶۷، ص ۵۲)

امام در واقع استدلال قریش و مهاجرین در برابر انصار و اوس و خزرج را منطقی می‌داند؛ ولی در برابر بنی‌هاشم نمی‌پذیرد و بنا به همان استدلال، هاشمیان را برای مقام خلافت شایسته‌تر می‌داند. امام در جایی دیگر می‌گوید: «واعجابه أتكون الخليفة بالصحابة»؛ شگفتا که خلافت به صحابی بودن باشد (نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۹۰، ص ۳۹۳) و به صحابی و خویشاوندی نباشد! (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۱، ج ۱۸، ص ۴۱۶/ ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۳۴۱/ عبده، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۹۵) در سقیفه، مهاجرین و انصار در رقابت با هم، دلایلی را برای شایسته‌تر بودن خود مطرح نمودند؛ از جمله، مهاجرین تأکید کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «الائمة من قریش» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م، ج ۱، ص ۶۹۹) همچنین مهاجرین زودتر مسلمان شده‌اند و خویشاوندان رسول‌اند (بلاذری، ۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۵۸۱) و عرب به زیر بار حکومت غیر قریش نمی‌رود. (همان، ج ۱، ص ۵۸۳) پس از ماجرای سقیفه، امام علی علیه السلام در رد دلایل ابوبکر برای خلافت و تأکید بر برتری خود، فرمود:

فان كنت بالشورى ملكت امورهم فكيف بهذا والمشىرون غيب  
وان كنت بالقربى حججت خصيمهم فغيرك اولى بالنبي واقرب  
«اگر با شورا کار را در دست گرفتی، این چه شورایی است که رأی‌دهندگان در آن نبودند؛ و اگر با نسب بر مدعیان حجت آوردی، دیگری از تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود. (نهج البلاغه، کلمه قصار ۱۹۰، ص ۳۹۳)

وقتی خلیفه و مشاورانش تأکید علی علیه السلام بر نص را رد می‌کردند و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را بر بیان فضایل علی علیه السلام حمل می‌نمودند، ایشان بر اساس استدلال خود آنان تأکید می‌نمود که حتی اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نام مرا برای خلافت نبرده باشد، تو بر اساس شورا انتخاب نشده‌ای و شورای سقیفه، شورایی واقعی نبود و همه صاحب‌نظران و گروه‌ها در آن نبودند؛ چنان‌که از بنی‌هاشم، حتی یک نفر در سقیفه نبود. آری، استدلال‌های نسبی مهاجرین و تأکید آنان به خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای انصار حجت بود؛ ولی برای بنی‌هاشم و علی علیه السلام پذیرفتنی نبود.

### استدلال امام در برابر معاویه

یکی از مشکلات جدی حضرت امیر علیه السلام در دوران خلافتش، سرکشی معاویه بود، وی در عهد عمر و عثمان، حکومت ولایت شام را در اختیار داشت و به‌ویژه در عهد خلیفه سوم، سپاهی منظم پرورش داد که کورکورانه از وی اطاعت می‌کردند. او برای دستیابی به قدرت نیاز به بهانه‌ای داشت که قتل عثمان این بهانه را فراهم کرد. پس از قتل عثمان سواران معاویه، حاکم اعزامی امام علی علیه السلام به شام را از منطقه تبوک برگرداندند (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۱۶۱) و مشخص شد که معاویه حاضر به اطاعت از خلیفه جدید نیست. امام در نامه به معاویه و در استدلال بر حقانیت خویش، به نص یا سابقه‌اش در اسلام و سخنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درباره خود اشاره نکرده است؛ چراکه در این صورت با انکار معاویه و توجیه و تأویل آن مواجه می‌شد. امام آنچه را که معاویه بر اساس آن به قدرت رسیده بود مطرح می‌کرد و مشروعیت خلافت خویش را بر اساس آن به وی یادآور می‌شد. قدرت معاویه ناشی از انتخاب او توسط عمر و تأیید امارتش از جانب عثمان بود. معاویه و هم‌فکرانش اعتقاد داشتند ابوبکر، عمر و عثمان از آن روی بر حق‌اند که مهاجر و انصار با آنان بیعت کرده‌اند. امام نیز بر همین اساس خطاب به معاویه می‌فرماید: «انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه؛ فلم يكن للشاهد أن يختار و لا للغائب أن يرد...»؛ «مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدانسان بیعت مرا پذیرفتند؛ پس کسی که حاضر است، نتواند دیگری را خلیفه گیرد و آن که غایب است، نتواند کرده حاضران را نپذیرد». (نهج‌البلاغه، نامه ۶، ص ۲۷۴) امام با این استدلال به معاویه می‌فهماند که حق مخالفت با منتخب مهاجر و انصار را ندارد. معاویه نیز هیچ‌گاه نتوانست به این استدلال امام پاسخ مناسبی بدهد.

در همین راستا، امام در جای دیگر نیز درباره خونخواهی عثمان توسط معاویه می‌فرماید: «و قداكثرت في قتلة عثمان فادخل فيما دخل فيه الناس؛ ثم حاكم القوم الي؛ املك و اياهم على كتاب الله تعالى»؛ «فراوان درباره کشندگان عثمان سخن راندی. پس نخست آنچه را مردم پذیرفته‌اند قبول دار؛ سپس داوری آنان را به من واگذار، تا تو و آنان را به پذیرفتن کتاب خدای تعالی ملزم گردانم». (نهج‌البلاغه،

نامهٔ ۶۴، ص ۳۵۰) امام در این نامه دربارهٔ کشته شدن عثمان، به مظلوم بودن یا نبودن وی اشاره نمی‌کند؛ بلکه استدلالی را مطرح می‌کند که محور آن اطاعت از خلیفهٔ منتخب مهاجر و انصار و طرح شکایت در دادگاه وی می‌باشد.

امام علی علیه السلام در پاسخ به این ادعای معاویه که خلفای پیشین از لحاظ رتبه و منزلت برترند، به افضلیت خویش در میان صحابه - که بارها بدان پرداخته بود - (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۱، ج ۱۱، ص ۴۵-۴۶)، اشاره نمی‌کند؛ بلکه می‌فرماید: «فذكرت امرأ إن تمّ اعتزلک کلّه و إن نقض لم تلحقک ثلمته و ما انت و الفاضل و المفضول و السائس و المسوس؟ و ما الطلقاء و ابناء الطلقاء و التمییز بین المهاجرین الاولین و ترتیب درجاتهم...»؛ «اگر آنچه گفته‌ای از هر جهت درست باشد، تو را چه بهره از آن؟ و اگر نادرست بود، تو را از آن چه زیان؟ تو را بدین چه کار که چه کسی برتر است و که فروتر؟ و که رعیت و که رهبر؟ آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان را چه رسد فرق نهادن میان نخستین مهاجران و ترتیب رتبت آنان...». (نهج‌البلاغه، نامهٔ ۲۸، ص ۲۹۱)

همچنین معاویه در نامه‌ای تأکید نموده بود که با لشکری از مهاجران و انصار به جنگ علی علیه السلام خواهد آمد. حضرت امیر در پاسخ فرمود: «و قد انقطعت الهجرة یوم اسر اخوک»؛ «هجرت آن روز به پایان رسید که برادرت اسیر گردید». (نهج‌البلاغه، نامهٔ ۶۴، ص ۳۴۹) چنان که می‌دانیم، معاویه و خاندانش در فتح مکه مسلمان شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هجرت بعد از فتح مکه اهمیتی ندارد و ارزش معنوی و وجوب هجرت به مدینه، با فتح مکه از بین رفت. عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مکه و مدینه، در مسیر سپاهیان اسلام برای فتح مکه مسلمان شد (طبری، ۱۳۸۷/ق ۱۹۶۷، ج ۳، ص ۵۰).

امام با این استدلال، مهاجر بودن معاویه را رد کرد و طبعاً ریاست او را بر مهاجران و انصار نیز بی‌معنا دانست. مهاجران نخستین و انصار نیز (بجز دو تن) با امام علی علیه السلام بودند و آن دو تن نیز نزدیک بود به علی علیه السلام پیوندند که با التماس معاویه نزد وی ماندند (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴، ص ۴۴۸) معاویه به فکر جذب بزرگان انصار بود و در این راه پیشنهادهایی وسوسه‌انگیز به قیس بن سعد داد (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۲۱۳) و نامه‌هایی به ابویوب انصاری نگاشت؛ (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴، ص ۳۶۶) ولی در این راه موفق نبود.

### استدلال‌های امام در پاسخ به ادعاهای طلحه و زبیر

طلحه و زبیر از نخستین افرادی بودند که با امام علی علیه السلام بیعت کردند و حکومت ولایاتی مهم در جهان اسلام را انتظار داشتند. آنان اعضای شورای شش‌نفره بودند که از دیدگاه خلیفه دوم شایستهٔ خلافت بودند همین انتخاب و سخنان خلیفه در شأن و مقام آنان باعث شد تا این دو مغرور شده، هیچ‌گاه در برابر عثمان و علی علیه السلام رام نشوند. آنان بر عثمان شوریدند تا ضمن برخورداری از حقوق بالای مالی، ادارهٔ ولایاتی مهم را هم برعهده بگیرند؛ اما با خلافت علی علیه السلام نه‌تنها به حکومت دست نیافتند، که حقوق کلانشان را نیز از دست رفته دیدند. از این‌رو، بر امام شوریدند و ادعا کردند که بیعتشان با علی علیه السلام اجباری بود. و در حالی بیعت کرده‌اند که شمشیر مالک اشتر بر گردنشان بوده است؛ (بلعمی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۶۱۳) در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ کس را به بیعت وادار نکرد (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۱۴۳) و متخلفین از بیعت نیز آزاد بودند. حتی آنان که برای دفع فتنهٔ جمل با امام هماهنگ نشدند، برخلاف نظر مالک آزاد بودند. (همان، ۱۴۳) با وجود این، استدلال امام بر ضد زبیر و طلحه، بر اقرار خود ایشان و جملات و سخنانشان استوار بود. امام ضمن خطبه‌ای، دربارهٔ بیعت اجباری زبیر فرمود: «یزعم أنه قد بايع بيده و لم يبائع بقلبه فقد اقر بالبيعة و ادعى الوليعة فليأت عليها بامر يعرف و الا فليدخل فيما خرج منه»؛ «پندارد با دستش بیعت کرده است، نه با دلش. پس بدانچه به دستش کرده اعتراف می‌کند، و به آنچه به دلش بوده ادعا. پس بر آنچه ادعا کند، دلیل روشن باید یا در آنچه بود و از آن بیرون رفت، درآید». (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۸، ص ۱۴) امام می‌فرماید: طبق سخنان خود زبیر، بیعت صورت گرفته است و او باید برای ادعای اختیاری نبودن بیعت برهانی روشن ارائه دهد. امام در جایی دیگر نیز در این‌باره می‌فرماید: «اگر شما از روی رضا با من بیعت کردید، تا زود است باز آید و به خدا توبه نمایید؛ و اگر به نادلخواه با من بیعت نمودید، با نمودن فرمانبرداری و پنهان داشتن نافرمانی، راه بازخواست را برای من بر خود گشودید و به جانم سوگند که شما از دیگر مهاجران در تقیه و کتمان سزوارتر نبودید...». (نهج‌البلاغه، نامهٔ ۵۴، ص ۳۴۲)

### استدلال علی علیه در برابر موضع‌گیری‌های ابوموسی اشعری

عبدالله بن قیس، معروف به ابوموسی اشعری، از فرماندهان نظامی عهد عمر و آخرین حاکم و امیر کوفه در دوران عثمان بود. وی پس از آنکه مردم کوفه سعید بن عاص را به آن شهر راه ندادند، امارت کوفه را بر عهده گرفت. مردم کوفه عماره بن شهاب، حاکم اعزامی علی علیه را نیز به شهر راه ندادند و اعلام کردند که خود حاکمشان را انتخاب می‌کنند. مالک اشتر، پس از گرفتن ضمانت از ابوموسی، باعث ابقای امارت وی در کوفه گردید.

زمانی که موضوع شورش طلحه و زبیر و عایشه بر علی علیه پیش آمد، امام از ابوموسی خواست کوفیان را به یاری ایشان بفرستد؛ اما عبدالله بن قیس برخلاف دستور امام، مردم را به خانه‌نشینی و شرکت نکردن در این جنگ توصیه کرد. ابوموسی از سردمداران قاعدین بود و به مردم کوفه می‌گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: فتنه‌ای ایجاد خواهد شد که خفته در آن، بهتر از نشسته، نشسته بهتر از ایستاده، ایستاده بهتر از رونده، رونده بهتر از دونده و دونده بهتر از سواره است. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۱، ج ۱۴ ص ۱۸ / طبری ۱۹۶۷/م ۱۳۸۷، ص ۴۸۷ / شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱۰، ص ۶۴) امام برخلاف دیدگاه کسانی همچون ابوموسی، معتقد بود یا باید با فتنه‌انگیزان بجنگم یا به آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده است، کافر شوم؛ و من جنگیدن با فتنه‌گران را آسان‌تر از غل و زنجیر دوزخ یافته‌ام. (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۱۸۷ / الجمل، ص ۴۹ / نهج‌البلاغه، خطبه ۴۳ و ۵۴) با وجود این، امام در برخورد با قاعدین و استدلال بر ضد آنان، با استفاده از سخنان خود ایشان محکومشان می‌نماید. عبدالله بن قیس در ابتدای خلافت علی علیه با بیان روایات متعدد از زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله فراوان به کناره‌گیری از ماجراهای جنگ‌های داخلی در جهان اسلام تأکید می‌کرد و گروه بر حق را بی‌طرفان و کناره‌گیران از این ماجراها می‌دانست. وی در این راستا به برخورد و تهدید سفرای اعزامی علی علیه برای یاری خواستن از کوفیان پرداخت؛ با این‌حال، زمانی که مردم عراق و اشعث بن قیس کندی او را به‌عنوان حکم و داور عراقیان انتخاب کردند، وارد این ماجراها شده و با عمرو بن عاص به مذاکره پرداخت. علی علیه

بدون اشاره به اعتقاد خود در مبارزه با فتنه‌انگیزان و واجب بودن آن، دربارهٔ بطلان اقدام ابوموسی و عملکردش می‌فرمود: «و إنما عهدکم بعبدالله بن قیس بالامس یقول انها فتنة فاقطعوا أوتارکم و شیموا سیوفکم فإن کان صادقاً فقد أخطأ بمسیره غیر مستکره و إن کان کاذباً فقد لزمته التهمة»؛ «دیدید دیروز عبدالله پسر قیس چه می‌گفت: فتنه‌ای آغاز شده است؛ پس زه کمان‌های خود را باز کنید و شمشیرهای خویش را در نیام نهدید. اگر ابوموسی در آنچه گفت راستگو بود، با آمدنش نزد ما، بی‌آنکه مجبور باشد، خطا کرد؛ و اگر دروغگو بود، راه تهمت را بر خود وا کرد». (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۳۸، ص ۲۶۸) امام در پاسخ به یکی از پیروان قاعدین که می‌گفت در جنگ جمل شرکت نمی‌کنم و روش عبدالله بن عمر را در پیش می‌گیرم، فرمود: «خذلوا الحق و لم ی نصروا الباطل»؛ [کناره‌گیران از نبرد، با عملکرد خویش] حق را خوار ساخته و باطل را نیز یاری نکردند». (نهج‌البلاغه، کلمهٔ قصار ۱۸، ص ۳۶۳) آن حضرت در اواخر خلافتش نیز دربارهٔ عملکرد این افراد در موفقیت عمرو و معاویه در فتح مصر و کشتن محمد بن ابی‌بکر و تنها گذاشتن جانب امام می‌فرمود: «و منهم القاعد خاذلاً»؛ «بعضی از ایشان خوار بر جای نشستند»؛ (نهج‌البلاغه، نامهٔ ۳۵، ص ۳۱۰) و پس از حمله و غارت سفیان بن عوف غامدی بر شهر انبار خطاب به قاعدین فرمود: «و افسدتم علی رأیی بالعصیان و الخذلان»؛ «با نافرمانی و فروگذاری جانبم کارها را به هم می‌آمیزید». (تقی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۴۷۷ / دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۱۲ / نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۷، ص ۲۸)

#### استدلال امام علی علیه السلام با یک یهودی دربارهٔ اختلاف مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی از بنی‌اسرائیل خطاب به امام علی علیه السلام فرمود، «هنوز پیامبر خود را به خاک نسپرده، درباره‌اش خلاف ورزیدید». امام فرمود: «انما اختلفنا عنه لا فیه و لکنکم ما جفت ارجلکم من البحر حتی قلت لنبیکم: اجعل لنا الها کما لهم الهه قال انکم قوم تجهلون»؛ «ما دربارهٔ آنچه از او رسیده، خلاف ورزیدیم، نه دربارهٔ او؛ لیکن شما پایتان از تری دریا خشک نگردیده، پیامبر خود را گفتید؛ برای ما خدایی بساز، چنان‌که ایشان را خدایان است؛ و او گفت: شما مردمی نادانید». (نهج‌البلاغه، ص ۳۱۷ و ۴۱۸) امام



در استدلال خویش، به اعتقاد خود یهودیان و با استناد به آنچه در تورات نیز ذکر شده (توفیقی، ۱۳۸۹، ص ۸۹) و گوساله‌پرست شدن بنی‌اسرائیل در زمان معراج موسی علیه تأکید نموده، اختلاف یهودیان و نافرمانی آنان از پیامبر الهی در زمان حیاتش و بت‌پرست‌شدنشان را از اختلاف صحابهٔ محمد صلی با یکدیگر پس از رحلت آن بزرگوار مهم‌تر می‌داند.

### استدلال امام علی علیه بر ضد فتنه‌گری خوارج

پس از ماجرای حکمیت و انعقاد عهدنامه بین امام علی علیه و معاویه، به تدریج زمزمهٔ مخالفت با پیمان‌نامه و شعار «لا حکم الا لله» در بین سپاه حضرت علی علیه بلند شد. خوارج پس از اعلام رأی حکمیت، مخالفت خویش را شدت بخشیدند و با هم جمع شدند. آنان راه را بر همهٔ مسلمانان می‌بستند و هر کس را که حکمیت را قبول داشت و علی علیه را کافر نمی‌دانست، به قتل می‌رساندند. آنان عبدالله بن خباب بن ارت و همسرش را به همین دلیل کشتند و به جنین داخل شکم همسرش هم رحم نکردند. (ابن اثیر، ۱۴۰۹/ق ۱۹۸۹م، ج ۳، ص ۱۱۹) امام در استدلال بر ضد آنان می‌فرماید: «فان ابیتم الا ان تزعموا انی اخطأت و ضللت، فلم تظللون عامة امة محمد صلی بضلالی و تأخذونهم بخطای و تکفرونهم بذنوبی؟ سیوفکم علی عواتقکم تضعونها مواضع البرء و السقم و تخلطون من اذنب بمن لم یذنب»؛ «اگر به گمان شما من خطاکارم، چرا همهٔ امت محمد صلی را به گمراهی من گمراه می‌پندارید و خطای مرا به حساب آنان می‌گذارید؟ و به خاطر گناهایی که من کرده‌ام، ایشان را کافر می‌شمارید؟ شمشیرها تان بر گردن، به‌جا نابه‌جا فرود می‌آرید، و گناهکار را با بی‌گناه می‌آمیزید و یکی‌شان می‌انگارید». (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۷، ص ۱۲۵/دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۰۹) امام در محکوم کردن قتل بی‌گناهان و فتنه‌گری خارجیان چنین استدلال می‌کند که حتی اگر من کافر باشم، این کشتار شما بیهوده است و اساس درستی ندارد؛ هرچند آن حضرت پیوسته تأکید می‌فرمود که پذیرش حکمیت، برخلاف اصول اسلام و برگشت از دین نیست و حکم خدا را باید داورانی باشند که به زبان آرند و بیان نمایند.

### استدلال امام با کلبه جرمی بر بیعت

جنگ جمل از نبردهای حساس در جامعه اسلامی بود؛ چراکه در یک سو، علی بن ابی‌طالب علیه السلام و در سوی دیگر، طلحه و زبیر و عایشه قرار داشتند؛ در نتیجه حقیقت امر برای بسیاری از مسلمانان معلوم نبود. وقتی امام از مدینه به قصد سرکوب فتنه جمل به راه افتاد و یا در مسیر راه به کوفه از آنچه فتنه‌گران در سر داشتند آگاه شد، بنا بر وظیفه، تصمیم به آرام نمودن آشوبگران گرفت. برخی از مردم بصره، کلبه جرمی را فرستادند تا حقیقت حال علی علیه السلام را با اصحاب جمل بدانند و آنان را خبر دهد تا شبهت از دل آنان برود. امام پس از آنکه با توضیحات خود، حقانیت خویش را بر کلبه ثابت کرد، از وی خواست بیعت کند. کلبه ابتدا سرباز زد؛ اما با استدلال امام قانع شد و بیعت نمود.

در ابتدا کلبه گفت: من فرستاده مردمی هستم و کاری نمی‌کنم تا نزد آنان بازگردم. امام فرمود: اگر آنان که پشت سر تو هستند، تو را فرستادند تا آنجا را که باران فرود آمده است بجویی و تو نزد آنان برگشتی و آنها را از گیاه و آب خبر دادی و آنان تو را مخالفت کردند و به جای بی‌آب و سرزمین‌های خشک رفتند. چه می‌کنی؟ (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۰، ص ۱۷۶) مرد جرمی پاسخ داد: آنان را وای می‌گذارم و به جایی که آب و گیاه است می‌روم. امام فرمود: پس دستت را دراز کن. کلبه گوید: چون حجت بر من تمام شد، نتوانستم سر باز زنم و با او بیعت کردم.

### استدلال علی علیه السلام درباره نظر انصار در باب خلافت

تعداد پرشماری از انصار در سقیفه مدعی شدند که برای خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله مستحق شدند. سعد بن عباده، سخنگوی قوم، تأکید می‌کرد که انصار به پیامبر و مسلمانان پناه داده، به رسول خدا صلی الله علیه و آله کمک کردند تا حکومت تشکیل دهد. آنان در راه اسلام کشته‌های بسیار دادند و اسلام با فداکاری آنان به همه جا رسید و جزیره‌العرب را دربر گرفت. (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م، ج ۴، ص ۶۵) وقتی استدلال‌ها و سخنان انصار و دلایل مهاجران را برای علی علیه السلام گفتند، فرمود: «فهللا احتججتهم علیهم بأن رسول الله صلی الله علیه و آله وصی بأن یحسن الی محسنهم و یتجاوز عن مسیئهم»؛ چرا به آنان حجت نیاوردید

که رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش فرمود: با نیکوکاران انصار نیکی کنید و از گناهکارانشان درگذرید؟ (نهج‌البلاغه، خطبه ۶۷، ص ۵۲) گفتند: در این چه حجتی است؟ فرمود: «لو کانت الامارة فیهم، لم تکن الوصیة بهم»؛ اگر امارت از آنان می‌بود، سفارش کردن آنان، درست نمی‌نمود. (همان) در صفحات پیشین، نظر امام درباره نص به خلافت خودش گذشت؛ اما این استدلال امام، بر سخنانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استوار بود که انصار قبول داشتند و به آن افتخار می‌کردند و طبیعتاً پاسخی در برابر آن نداشتند.

#### استدلال درباره برتری بنی‌هاشم

معاویه در نبرد بزرگ صفین، وقتی احساس کرد که راهی به پیروزی ندارد و نخستین نشانه‌های برتری سپاه علی علیه السلام آشکار شد، در نامه‌ای با مطرح کردن حس خویشاوندی، از امام خواست تا به عراق و خود نیز به شام بازگردد. وی در نامه‌اش نوشت: من و تو از قریش هستیم و دیگران بر عقل ما چیره شدند و ما را به جان هم انداختند. من و تو برابریم. من اگر خون‌خواهی عثمان را در سر داشتم، به مقصود رسیده‌ام. امام ضمن پاسخ به نامه معاویه، فرمود: «و انی یکون ذلک کذلک؟ و منا النبی و منکم المکذوب و منا اسدالله و منکم اسد الاحلاف و منا سید شباب اهل الجنة و منکم صیة النار و منا خیر نساء العالمین و منکم حمالة الحطب فی کثیر مما لنا و علیکم»؛ «شما چگونه و کجا با ما برابرید؟ که از میان ما پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و دروغ‌زن از شماست؛ و اسدالله از ماست و اسد الاحلاف از شما؛ و از ماست دو سید جوانان اهل بهشت و از شماست کودکانی که نصیب آنان آتش گردید؛ و از ماست بهترین زنان جهان و از شماست آن که هیزم کشد برای دوزخیان. و فضیلت‌های ما و آنچه سزاوار شماست بیش از اینهاست». (نهج‌البلاغه، نامه ۲۸، ص ۲۹۲) البته معاویه نمی‌توانست رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله یا جایگاه مثبت بنی‌هاشم در اسلام و موقعیت منفی بنی‌امیه را انکار کند.

#### استدلال‌های حضرت امیر علیه السلام در رد اطاعت‌پذیری از اشعث بن قیس کندی

اشراف قبایل در طول دوران خلافت علی علیه السلام مناسبات خوبی با آن حضرت نداشتند. آنان به دلیل عدل علی علیه السلام و پابندی آن حضرت به اصول قرآنی و سیره نبوی، از حقوق و امتیازات کلان محروم شده بودند. نمونه بارز این افراد، اشعث بن قیس

کندی بود. اشعث از بزرگان یمانی سپاه علی علیه السلام بود و از آنجاکه افراد بسیاری با احترام از او یاد می‌کردند و شأن و منزلت وی را بسیار بالا می‌بردند، دارای نفوذی گسترده بود. با اشاره او بود که مردم کوفه و سپاهیان حضرت امیر علیه السلام پس از جنگ نهروان راهی شام نشدند و به کوفه برگشتند. (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۱۱) همچنین بر اثر اقدامات منافقانه او مواضع امام علی علیه السلام و خوارج - که نزدیک بود در جنگ با معاویه یکی شود - برهم خورد. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۱، ج ۲، ص ۲۷۸) مهم‌تر از همه، با سخنرانی آتشین و هیجانی او، بخشی از سپاه علی علیه السلام پس از ماجرای بر سر نیزه کردن قرآن‌ها، امام را محاصره کردند و خواهان توقف نبرد و بازگشت مالک اشتر شدند. (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۴۹۸) همچنین با اقدامات او خواسته معاویه در تعیین دو حکم از دو سپاه عملی شد (همان، ص ۴۹۹ / ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۱، ج ۲، ص ۲۷۷ / ابن منتظم، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م، ج ۵، ص ۱۲۲) و با اصرار او ابوموسی اشعری - که هیچ‌گونه هم‌فکری با علی علیه السلام نداشت - به‌عنوان نماینده عراقیان انتخاب شد. (طبری، ۱۹۶۷م/۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۵۱)

بنا بر نقل منابع، هر جا نابسامانی در حکومت علی علیه السلام وجود داشت، ریشه آن اقدامات اشعث بود. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۱، ج ۲، ص ۲۷۸) با این کارشکنی‌های اشعث در برابر امام، طبیعی بود که آن حضرت نیز واکنش نشان دهد. در واقع، آنچه باعث تأثیرگذاری اشعث بر نابسامانی و افزایش تزلزل حکومتی حضرت امیر علیه السلام می‌گردید، نفوذ او در بین عوام، به‌ویژه یمانی‌ها بود. بسیاری از عوام، تحت تأثیر نفوذ قبیل‌های اشعث، با امام هماهنگ نمی‌شدند و در برابر خطبه‌های آن حضرت برای جهاد با معاویه سکوت می‌کردند. امام در موضع‌گیری در برابر اشعث، اطاعت از کسی مثل او را به چالش می‌کشید.

حضرت امیر علیه السلام ضمن خطبه‌ای در پاسخ به جسارت اشعث در اعتراض به ایشان، فرمود: «حائک بن حائک، منافق بن کافر! والله لقد اسرک الکفر مرة و الاسلام اخی؛ فما فداک من واحده منهما مالک و لا حسبک. و إن امرأً دل علی قومه السیف و ساق الیهم الحتف، لحرى أن یمقته الأقرب و لا یأمنه الأبعد». «... ای متکبر متکبرزاده، منافق کافرزاده! یک‌بار در عهد کفر اسیر گشتی، بار دیگر در حکومت اسلام به اسیری در آمدی؛ و هر دو بار، نه مال تو، تو را سودی بخشید و نه تبارت به فریادت

رسید. آن که کسان خود را به دم شمشیر بسپارد و مرگ را بر سر آنان آرد، سزاوار است که خویش وی دشمنش دارد و بیگانه بدو اطمینان نیارد». (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹، ص ۲۱) امام در این خطبه، به عهدشکنی اشعث در دوره‌های پیشین اشاره می‌کند و اینکه در زمان اسارتش، تنها به فکر آزادی خود بود و کشته شدن افراد طایفه‌اش برای او اهمیت نداشت. اشعث در راه قدرت‌طلبی، از عوام قبیله درخواست‌های زیادی داشت و با کمک آنها بر ضد ابوبکر جنگید و سرانجام اسیر شد. امام می‌فرماید: کسی که با غرور به فکر منصب و مقام خود است و کشتار افراد قبیله‌اش برای وی اهمیتی ندارد، شایسته اطاعت نیست.

اشعث برای رسیدن به منصب در دوران حکومت علی علیه السلام نیز به فکر رشوه دادن به آن حضرت بود که با مخالفت شدید آن حضرت روبه‌رو شد. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۱، ج ۱۱، ص ۲۴۷) وی در همین راستا، از دختر آن حضرت هم خواستگاری کرد که امام به سختی وی را از خود راند. (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۱۴۸) مردم کنده و اعراب یمانی از اشعث حرف‌شنوی داشتند و حتی بسیاری از کنديان، از اینکه امام می‌خواست اشعث را از ریاست کنده برکنار و حجر بن عدی را به‌جای وی رئیس قبیله کند، ناراحت بودند. (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۲۴) امام با استدلال به عملکرد خود اشعث، اطاعت از شخصی چون او را درست نمی‌دانست.

#### نتیجه

امام علی علیه السلام در استدلال‌های خویش بر ضد مخالفان خود، یک‌طرفه بحث نمی‌کرد و چنان عقلانی و چهارچوب‌دار استدلال می‌نمود که مخالفان توان تأویل و توجیه و رد و نقض دلایل متین آن حضرت را نداشته باشند. ایشان بر اساس سخنان خود مخالفان (در احتجاجات یا نامه‌ها) و نه بر اساس اعتقادات خویش، در موضوعات مورد اختلاف با آنان احتجاج می‌نمود. اهمیت این روش امام از آن جهت مهم است که هیچ‌یک از مخالفان نتوانستند به این نوع از استدلال‌های امام پاسخ دهند. امام با همین روش، شیوه انتخاب خلیفه اول را به چالش کشید؛ سرکشی معاویه را محکوم کرد؛ بیعت‌شکنی پیمان‌گسلان و فتنه‌انگیزی خارجیان را خلاف حمیت عربی و اعتقاد دینی خواند؛ اطاعت از اشعث را غیرمنطقی دانست و به طعنه یهودی پاسخ گفت. به همین ترتیب، آن حضرت اشکالات استدلال‌های مهاجر و انصار را در سقیفه نیز آشکار ساخت.

## منابع

۱. ابن ابی‌الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج‌البلاغه، محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی، ۱۳۴۱.
۲. ابن اثیر، عزالدین، اسدالغابة فی معرفة الصحابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
۳. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.
۴. الاندلسی، ابن عبدربه، العقد الفرید، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.
۵. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج‌البلاغه، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲.
۶. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق سهیل ذکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.
۷. بلعمی، تاریخنامه طبری، تحقیق محمد روشن، تهران، سروش و البرز، ۱۳۷۳.
۸. تقوی قاینی، سیدمحمدتقی، مفتاح السعادة فی شرح نهج‌البلاغه، تهران، ۱۳۶۱.
۹. توفیقی، حسین، تاریخ ادیان، چاپ سیزدهم، تهران و قم، سمت و مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۸۹.
۱۰. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تصحیح سیدجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
۱۱. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، ۱۳۶۸.
۱۲. شوشتری، محمدتقی، بهج الصباغة فی شرح نهج‌البلاغه، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۱۳. شیخ مفید، الجمل، قم، المؤتمر العالمی للشیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۴. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، تحقیق محمد الفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.
۱۵. عبده، محمد، شرح نهج‌البلاغه، قاهره، مطبعة الاستقامة، بی‌تا.
۱۶. عسقلانی، ابن حجر، الاصابة فی تمییز الصحابه، تحقیق احمد عادل موجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۷. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، القاهره، المنشورات مكتبة المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۸. نهج‌البلاغه، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.